

باده‌ستایی ابونواس و حافظ

اسماعیل تاج‌بخش^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

اورنگ ایزدی

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

(از ص ۲۱ تا ۳۹)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۰۱، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۰۲

چکیده

ستایش باده به شیوه‌های مختلف و با تعابیر و تصاویر گوناگون، از دیرباز در شعر شاعران عرب، درون‌مایه‌ای مکرر بوده‌است که ابونواس، شاعر ایرانی‌تبار دوره عباسی، به آن نظم و سامان تازه‌ای بخشید و بنیان‌گذار خمیره‌سرایی شد. از شاعران ادب پارسی، منوچهری دامغانی و حافظ، بیشترین تأثیر را در این زمینه از او گرفتند. در این مقاله، نخست دربارهٔ واژه «باده» و تاریخچه کاربرد آن در ادب عربی و فارسی، به اختصار کاوشی صورت گرفته و سپس تعبیرات مشترک ابونواس و حافظ با ذکر شواهد آن‌ها بیان شده‌است. سومین بخش مقاله، تعبیرات ویژه ابونواس از شراب است که ۲۴ نمونه از آن‌ها با توضیح بیان شده، و بخش چهارم، تعبیرات ویژه حافظ است که ۲۱ نمونه از آن‌ها استخراج شده‌است. بخش پنجم مقاله، تشبیهات و توضیحات مشترک ابونواس و حافظ از باده است که به آوردن شش نمونه بسنده شده، و در پایان مقاله هم «باده» در دیوان حافظ اجمالاً بررسی شده و نیز به بازتاب آموزه‌های فلسفی و عرفانی بر خمیریات این دو شاعر اشارتی رفته‌است و سرانجام در بخش نتیجه، تشابه و تمایز اندیشه این دو شاعر بزرگ، در سیزده بند بیان شده‌است.

واژه‌های کلیدی: ابونواس، حافظ، خمیره، شراب، مقایسه، تشابه، تمایز.

۱. مقدمه

واژه «باده» در پهلوی *bātak* بوده (معین، ۱۳۷۱: ۴۴۴/۱) و ترجمه کلمه «شراب» در عربی است. باده‌خواری از روزگاران کهن در میان بیشترین قوم‌ها رواج داشته‌است و در جشن‌ها و مراسم مذهبی می‌نوشیدند.

اینکه نخست‌بار چه کسی و کجا و چگونه این مایع شگفت‌آور را کشف کرده، به‌درستی روشن نیست. در اساطیر یونان، دیونیزوس، رب‌النوع باده، نخستین کسی است که کشت تاک را به مردم آموخته‌است (پیر، ۱۳۶۷: ۲۵۸/۱). یونانیان و ایرانیان باستان، تاک را درخت ورجاوند او می‌دانند و به یاد و پاس او، هنگام باده‌گساری، جرعه‌هایی به خاک می‌افشانند.

۲. پیشینه تحقیق و فرضیه‌ها

جست‌وجو در منابع تطبیقی ادب عربی و فارسی، نشان می‌دهد تحقیق جداگانه‌ای در باده‌ستایی ابونواس و حافظ صورت نگرفته‌است و این پرسش‌ها در ذهن نویسندگان این‌سطور مطرح بود:

۱. باده‌ستایی ابونواس چه تفاوتی با شاعران پیشین ادب عربی دارد؟

۲. حافظ و ابونواس در شیوه باده‌ستایی تفاوت دارند یا نه؟

۳. حافظ از اشعار ابونواس استفاده کرده‌است یا نه؟

۴. در شیوه بیان و توصیف باده، چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

۵. اشتراکات دو شاعر کدام است؟

۶. باده‌ستایی برای حافظ هدف بوده یا ابزار؟

۷. آیا ابونواس استفاده نمادین از شراب کرده‌است یا نه؟

برای پاسخ دادن به نظایر این پرسش‌ها بود که به نوشتن این مقاله مبادرت کردیم. اختراع شراب را در اساطیر ایران باستان به افراد گوناگونی نسبت داده‌اند. در سروده‌های اوستا، یونگهان، پدر جمشید، (پوردوود، ۱۳۵۶: ۱۶۰) و در *جوامع الحکایات عوفی* (۱۳۷۴: ۳۰) و اشعار منوچهری دامغانی (۱۳۸۵: ۱۲۰)، جمشید نخستین مخترع باده است، ولی فردوسی در داستان جمشید هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده و در داستان هوشنگ – که قبل از جمشید می‌زیسته – از باده سخن رانده‌است (فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۴) خیام (۱۳۵۷: ۸۰-۶۵) در *نوروزنامه خیام* اختراع آن را به شمیران، حاکم هرات، و راوندی (۱۳۶۳: ۴۲۳) به

کیقباد نسبت داده‌است. در روایات اسلامی هم شیطان را کشف‌کننده باده دانسته‌اند که آن را از انگور گرفت و به قابیل داد (بلعمی، ۱۳۵۲: ۱۱۰؛ دمیری، ۱۳۶۸: ۶۵۱).

با اینکه مخترع و کاشف شراب را دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد، شراب و مضامین گوناگون آن دست‌مایه شاعران عرب و ایران بوده و تصاویر بسیار زیبایی از آن آفریده‌اند. باده‌گساری در میان بادیه‌نشینان و شاعران جاهلی، سخت رایج و مایه افتخار آنان بوده‌است و آن را هنری در رده سوارکاری و دلیری می‌دانستند؛ نمونه آنان عنتره بن شداد (۲۰۰۸: ۶۲) و لبید بن ابن‌ربیع (۲۰۰۳: ۱۷۵) و طرفه بن عبد (بی تا: ۳۴) و عبید ابرص (بی تا: ۴۶) و عمرو بن کلثوم (افرام بستانی، ۱۳۸۶: ۱۲۹/۱) و عدی بن زید (همان: ۲۶۱) و اعشای قیس (اعشی، ۱۴۱۵: ۷۶) هستند. البته در ایران باستان نیز چنین بوده‌است، که نمونه‌اش را می‌توان در داستان «رستم و اسفندیار» دید و آن در آغاز داستان است؛ آنجاکه رستم از شکارگاه برمی‌گردد و به سراپرده اسفندیار می‌رود و اسفندیار از باده‌نوشی جهان‌پهلوان بسیار شگفت‌زده می‌شود:

بیاورد یک جام می می‌گسار که کشتی بکردی بر او بر، گذار
به یاد شهنشاه، رستم بخورد برآورد از آن چشمه زرد گرد
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۶۵/۶)

پس از ظهور اسلام، باده‌ستایی به دلیل حرام بودن شراب، در شعر شاعران، کم‌رنگ شد، و اگر در اشعار شاعران مخضرم - همچون حسان بن ثابت - از آن سخن رفته، مربوط به اشعار پیش از اسلام است (نک: حسان بن ثابت، ۱۳۲۴: ۷۵).

در دوره اموی که خلفا، خود آشکارا باده‌گساری می‌کردند، باده‌ستایی دوباره رونق یافت. ولید بن یزید که خود خلیفه بود، اشعاری در توصیف باده دارد (نک: افرام بستانی، ۱۳۸۶: ۲۳۳/۱) و اخطل، باده‌ستاترین شاعر این دوره است (نک: اخطل، ۱۹۹۴: ۱۵۴ و ۳۴۶).

روزگار عباسیان، دوره بی‌بندوباری و لذت‌گرایی بود و بصره که شهر دانش و فرهنگ بود، می‌کده‌های متعدد داشت. ابونواس، شاعر برجسته این دوره، شیفته بزم‌های باده‌خواری و لذت‌جویی بود و بیش از همه شاعران، شراب و تصاویر گوناگون آن را در سخن خویش بازتاب می‌داد. او یکی از ستایشگران دربار هارون و امین عباسی، و یکی از ندیمان آنان در

باده‌پیمایی بود و به اندازه‌ای درباره‌ی شراب تصویرآفرینی کرد که سکه‌ی باده‌ستایی و خمیره‌سراییی در شعر عربی به نام او رقم خورد؛ البته این، بدان معنی نیست که اشعار شاعران دیگر، از مضامین خمیری تهی است، بلکه علت اشتها او به این هنر، ابتکار ویژه‌ی اوست در گردآوری همه‌ی معانی خمیری و آوردن و بازتاباندن مستقیم آن‌ها در چامه‌ها با تصویرها و آرایه‌های نوظهور و بی‌سابقه، با رعایت و حفظ وحدت موضوعی و پیوند معنایی در محور عمودی ابیات؛ یعنی شاعران پیشین، فقط در تشبیب قصادشان از باده سخن گفته‌اند و هدف اصلی آنان ستایش باده نبوده‌است، بلکه این کار، مقدمه‌ای بوده برای هدف‌هایی اصلی مانند فخر و رثا و مدح، درحالی‌که برای ابونواس، باده هدف غایی ستایش به شمار می‌آمد و زیباترین و بدیع‌ترین تصویرها و تشبیه‌ها را درباره‌ی آن آفریده‌است که در دیوان هیچ شاعری به آن اندازه و به آن زیبایی دیده نمی‌شود. پیش از مقایسه‌ی تصویرهای شراب در سروده‌های ابن‌نواس و حافظ، نخست به نام‌ها و تعبیرات گوناگونی اشاره می‌کنیم که در دیوان هر دو ایشان دیده می‌شود.

۳. تعبیرات مشترک ابونواس و حافظ

۳-۱. مدام

ریشه‌ی مدام / مدامة (=شراب)، «دوم» به معنی امتداد و استمرار است (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۳۰۰). انگیزه‌ی اطلاق آن بر شراب آن است که آب انگور باید مدتی در خم بماند تا از جوشش آن کاسته شود (شریسی، ۱۹۷۱: ۲۳۳/۴):

و مدامة سجد الملوک لذکرها جلت عن التصريح بالأسماء

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۸)

ترجمه: شرابی که چون از آن یاد شود، پادشاهان به سجده درآیند، فراتر از آن است که به توصیف درآید.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹)

۳-۲. ابنة العنب / بنت کرم / بنت العنب

هر سه، استعاره از باده‌اند (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۷۷۷). ابونواس تعبیرهای گوناگون از آن دارد: «بعض بنات الدهقان» (همان: ۲۱)، «بنت کرم» (همان: ۱۰۶)، «ابنة العنب» (همان: ۵۸). به

گمان یکی از پژوهندگان (اهور، ۱۳۶۳: ۳۳۹/۱) «دختر رز» - که نخست در اشعار رودکی سمرقندی و پس از آن در اشعار منوچهری و خیام و حافظ به کار رفته است - گرده‌برداری از همین کلمات عربی است. کاربرد این کلمه در شعر حافظ، ده بار (همان: ۳۳۹ و ۳۴۰) و بیش از شاعران دیگر است.

خَطْبُنَا إِلَى الدَّهْقَانِ بَعْضَ بِنَاتِهِ فَرَّوَجْنَا مِنْهُنَّ، فِي خِدْرِهِ، الْكُبْرَى

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۱)

ترجمه: یکی از دختران دهقان را خواستگاری کردیم؛ او نیز بزرگ‌ترین دختر پرده‌نشینش را به نکاح ما درآورد.

دوستان! دختر رز توبه ز مستوری کرد شد بر محتسب و کار به دستوری کرد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۶)

۳-۳. عَجُوز

این واژه از عَجَز (= ناتوانی) گرفته شده و معنی مشهور آن پیرزن است که از بیشتر کارها ناتوان است (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۵۷۶) و یکی از معانی متعدد آن شراب است (شریسی، ۱۹۷۱: ۱۴۷/۳). دهخدا (۱۳۷۷: ۱۵۷۶۲/۱۰) ۹۱ معنی برای عجز ذکر کرده اما شراب را نیاورده است. در شعر حافظ، «عجوز» نیامده و به جای آن «پیر گلرنگ» به کار رفته که به نظر حافظ پژوهان بزرگ - هرچند برداشت‌های دیگری نیز از آن شده است - همان شراب است (نک: زرین کوب، ۱۳۵۴: ۱۶۸؛ مرتضوی، ۱۳۴۴: ۲۷۰).

ولكن عجوزاً، بنت كسرى قديمة مَعْتَقَةٌ قَدْ دَبَّ فِي طَيْهَا الْجِلْمُ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۳۹)

ترجمه: شرابی کهن سال که دختر خسرو است و روزگار آلود و عتیقه، که صبر و شکیبایی در لابه لای استخوانش خزیده است (روزگاری دراز در خم مانده است).

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد ارنه حکایت‌ها بود

(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۱۳)

۴-۳. الطَّالَا

«می که سیکی و می پختج گویند آن را» (صفی پور، بی تا: ۳-۴/۷۶۸) «جوشیده فشرده انگور که دوسوم آن بخار شده است؛ و گروهی از عرب‌ها شراب را فقط به دلیل ظاهر زیبایش طالا گفته‌اند نه اینکه ماهیت آن ارزشمند باشد» (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۵۵۶) «و از جمله انواع طالا، عصیر انگور

مطبوحی است که آب در آن می‌ریزند، آن گاه پیش از غلیان، آن را طبخ می‌کنند، چنانکه دو ثلث آن برود و یک ثلث آن باقی بماند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵۴۸۸/۱۰).

لَمَّا أُتُوْنِي بِكَأْسٍ مِّنْ شَرَابِهِمْ يُدْعَى الطَّلَاءَ صَلِيْبًا، غَيْرَ خَوَّارٍ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۱۸۰)

ترجمه: هنگامی که پیاله‌ای از شرابشان را به من دادند، آن را طلا می‌خواندند که بسیار مستی‌انگیز و پرتأثیر و قدرتمند بود.

در شعر حافظ (۱۳۶۲: ۹۹۲)، همین معنی با ایهام آمده‌است:

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی گرچه ماه رمضان است بی‌اور جامی

۵-۳. نبید

لغت‌پژوهان عرب، این واژه را از ریشهٔ نَبَدُ (= دور انداختن) دانسته‌اند به معنی فشردهٔ [انگور یا خرما یا...] که در خمره افکنند تا غلیظ شود و به جوش آید (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۸۷۵) و آب افشوده که از حبوب و جز آن گیرند (صفی‌پور، بی تا: ۳-۴/۱۲۲۰)، درحالی‌که این واژه فارسی تبار است و به تصریح معین در پانوشت فرهنگ برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۲۱۱۷) صورتی از *nipitâ* - در پارسی باستان - به معنی مشروب است، که به آن بگنی و بوزه نیز می‌گویند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۹۲۶/۱۴) و به تصریح یکی از پژوهندگان، نوعی شراب کم‌الکل است که مانند آب‌جو یا فقع در مذهب حنیفه پاک است و نوشیدن آن مباح (اهور، ۱۳۶۳: ۸۵۰/۲؛ امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۶۶۳).

بَاعَ رَاحًا يَنْبِيْدُ هَكَذَا يَبْعُ خَسَارًا

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۱۸۴)

ترجمه: شراب را به نبید فروخت؛ و این معامله‌ای زیان‌آور است.

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۴)

۶-۳. راح

از ریشهٔ رَوَّح (= شادمان شدن) به معنی شراب است (شریشی، ۱۹۷۱: ۱۸۶/۴؛ بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۳۵۷؛ اهور، ۱۳۶۳: ۳۸۲/۱). شاید به دلیل اینکه باده غم را بزدايد و نوشنده‌اش را آرامش بخشد.

و ندمان صدق، باکر الراح سُحْرَةً فَأُضْحَى، و ما مِنْهُ اللسانُ ولا القلبُ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۹)

ترجمه: و ندیمی راستین که پگاهان [با من] به شراب نشست. ظهر فرارسید و از شدت مستی، زبان و قلبی برایش نمانده بود (چیزی احساس نمی‌کرد و نمی‌توانست سخن بگوید).

باده لعل لبش کز لب من دور مباد / راح روح که و پیمان‌ده پیمانۀ کیست؟

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۵۲)

۷-۳. صهبا

این واژه مؤنث أَصْهَب و از ریشه صَهَب (= سرخی سیاه‌گونه) است (زمخشری، ۱۳۹۹: ۲۶۰) که به معنی شراب [انگوری سرخ‌رنگ] یا افشردۀ انگور سپید نیز به کار می‌رود؛ و یکی از نام‌های شراب و انگیزۀ این نام، نهادگی رنگ آن است (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۵۲۱؛ صفی‌پور، بی تا: ۷۱۲/۲-۱). برخی هم آن را به معنی سیکی دانسته‌اند (ادیب طوسی، ۱۳۴۵: ۴۴۷).

فقلتُ له: اسقِنِي صَهْبَاءَ صِرْفًا إِذَا مُزِجْتُ تَوَقَّدُ كَالسَّجْرَاجِ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۸۷)

ترجمه: پس، به او گفتم: مرا از شرابِ نابِ گلرنگی مست کن که وقتی با آب آمیخته شود، همانند چراغی برافروخته گردد.

سال‌ها دفتر ما در گرو صهبا بود / رونق می‌کده از درس و دعای ما بود

(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۱۴)

۸-۳. رحیق

«شراب ناب. عرب گوید: یا شارب الرحیق، ابشر بعذاب الحریق» (زمخشری، ۱۳۹۹: ۱۵۷) «می یا خوش‌ترین و بهترین آن یا خالص بی‌آمیغ یا صافی بی‌درد» (صفی‌پور، بی تا: ۴۳۷/۲-۱؛ بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۲۲۷).

نَزَّهُ صَبُوحَكَ عَنْ مَقَالِ الْعُدْلِ مَا الْعَيْشُ إِلَّا فِي الرَّحِيقِ السَّلْسَلِ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۰۸)

ترجمه: شراب پگاهت را از سخن ملامتگران پاک گردان (با آنان گفت‌وگو مکن)؛ پس زندگانی چیزی نیست جز نوشیدن شراب ناب و خنک و گوارا.

صافی است جام خاطر در دور آصف عهد / قَمُّ فاسقِنِي رَحِيقًا أَصْفَى مِنَ الزَّلَالِ

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۲۲)

۹-۳. مروّق

اسم مفعول ترویق است به معنی پالودن و روشن گردانیدن شراب و جز آن (صفی‌پور، بی تا: ۴۸۵/۲-۱؛ زمخشری، ۱۳۹۹: ۱۸۵؛ بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۳۶۰). «برای صاف کردن شراب، زغال بید را در کیسه کرده و ظرفی در زیر آن گذارند و شراب در آن زغال ریزند که از زغال گذشته در آن ظرف ریزد و صافی شده در ظرف آید و رنگش در کمال سرخی و صفا شود» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱۷۹۹/۸). آیا شیوه صاف کردن باده در میان عرب‌ها نیز چنین بوده‌است؟ با وجود مراجعه به منابع معتبر لغت (ابن‌منظور، ۱۳۶۳: ۴۵۰/۱۲؛ الخوری الشرتونی، ۱۴۰۳: ۹۰۸/۲؛ زبیدی، ۱۳۸۶: ۱۰/۹)، پاسخ این پرسش به دست نیامد.

أَدْرَهَا عَلَيْنَا قَبْلَ أَنْ تَتَفَرَّقَا وَهَاتِ اسْقِنِي مِنْهَا سَلَاْفًا مَرَوَّقَا

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۷۴)

ترجمه: شراب را بر ما به گردش درآور، پیش از آنکه از هم جدا شویم؛ باده ناب و پالوده را بیاور و مرا از آن سرمست کن.

شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می صاف مروّق نکنیم

(حافظ، ۱۳۶۲: ۷۵۸)

۱۰-۳. تریاق

معرب تریاک است. معین در برهان قاطع نوشته‌است: «از یونانی *thēriaka* به معنی سبّعی (= منسوب به سبغ: جانور درنده) و در اصل بدین معنی است: ضدّ گزش درندگان» (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۴۹۳). «دارویی مرکب از چند دارو و ضد زهر / پادزهر است» (اهور، ۱۳۶۳: ۱۸۳/۱).

قَدَبَاتِ يَسْقِينِي دَرِيَّاقَةً سَأَلْتُ مِنَ الْإِبْرِيقِ فِي الْجَامِ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۷۴)

ترجمه: مرا از شرابی سرمست گردانید که از ابریق در جام می‌ریخت.

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت از لب خود به شفاخانه تریاک انداز

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۳۲)

گفتنی است، محل مارگزیدگی را می‌مکیدند و آب دهان را دور می‌ریخته‌اند تا از نفوذ زهر به خون و بدن خود جلوگیری کنند. حافظ گیسوی معشوق را ماری دانسته که دل عاشق را نیش زده و «شفاخانه تریاک»، لب معشوق است که البته خود بهترین باده دلداد

و داروی درد اوست؛ مطلع غزل نیز با باده آغاز می‌شود که با این بیت قرابت معنایی دارد:
خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیش‌تر زانکه شود کاسه سر خاک‌انداز
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۳۲)

۱۱-۳. دم‌الدن / روح‌الدن

به نظر می‌رسد که جاندارانگاری در باور پیشینیان دست‌کم به صورت کم‌رنگ نمود داشته‌است؛ درباره باده چنین انگاره‌ای بسیار پررنگ است که نمونه آن در *اوستا* دیده می‌شود (نک. پورداوود، ۱۳۵۶: ۱۵۹/۱)؛ بر همین بنیاد، باده نیز دلی‌خونین دارد و خود نیز خون خمره شراب است.

ما زلتُ أَسْتَلُّ رُوحَ الدَّنِّ فِي لُطْفٍ وَ أَسْتَقِي دَمَهُ مِنْ جَوْفِ مَجْرُوحٍ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۱۰۵)

ترجمه: پیوسته با نرمی و مدارا، روح خُم (شراب) را از آن بیرون می‌کشم؛ و خونس را از شکم مجروحش (جایی از خم که سوراخ کرده‌اند) می‌نوشم.

یا رب چه غمزه کرد صراحی که خون خم با نعره‌های غلغله‌اش اندر گلو بیست

(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۱)

۱۲-۳. بنت کسری

ابونواس، باده را دختر خسرو دانسته‌است؛ و این برگرفته از روایات اساطیری است، که البته در میان ملت‌های گوناگون صورت یکسان ندارند. همان‌گونه که در مقدمه اشارت رفت، در اساطیر یونان، دیونیزوس (پیر، ۱۳۶۷: ۲۵۸/۱) یا دیونسیوس (خدا / زئوس شهر نیسا = باکوس = رب‌النوع شراب) نخستین کسی است که کشت تاک را به مردم آموخت (نک. گرمال، ۱۳۶۷: ۲۵۸/۱). درخت تاک عین اوست و هموست که خونس زیر چرخش روان می‌شود و باده ناب را پدید می‌آورد (نک. معین، ۱۳۲۴: ۵۱-۵۳).

در اساطیر ایرانی، اختراع شراب با افراد گوناگونی پیوند دارد. در سروده‌های *اوستا* (پورداوود، ۱۳۵۶: ۱۶۰) یونگهان، پدر جمشید، و در *جوامع‌الحکایات* (عوفی، ۱۳۷۴: ۳۰) و اشعار منوچهری (۱۳۸۵: ۱۲۰) خود جمشید، و در *نوروزنامه خیام* (خیام، ۱۳۵۷: ۶۵-۸۰) شمیران، حکمران هرات، و در *راحة‌الصدور* (راوندی، ۱۳۶۳: ۴۲۳-۴۲۴) کیقباد، کاشف یاقوت مَذاب انگاشته شده‌است. ابونواس نیز آن را «دختر خسرو» دانسته، و چون «خسرو» (= کسری)

برنام عمومی پادشاهان ایران بوده و شاعر ایرانی تبار هم قطعاً با اسطوره‌های کهن میهنش آشنایی داشته، چنین لقبی برای شراب برگزیده است.

ولكن عَجُوزاً، بِنْتَ كِسْرَى، قَدِيمَةً مَعْتَقَةً قَد دَبَّ فِي طَيْهَا الْجِلْمُ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۳۹)

ترجمه: اما [شراب] دختر سال خورده روزگار آلود خسرو است که صبر و شکیبایی در زوایای وجودش جریان دارد (روزگار درازی در خم مانده است).

بده ساقی آن می که عکسش ز جام به کیخسرو و جم فرستد پیام

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۰۵۲)

۱۳-۳. عروس

بادۀ دوشیزه‌ای که در خانۀ دهقان بالیده و پرورده شده است و ابونواس و خواجه شیراز هرازچندگاهی او را به حبالۀ نکاح خود درآورده‌اند. در بعضی از فرهنگ‌های فارسی نیز شراب را «عروس تاک» خوانده‌اند (پادشاه، ۱۳۳۵: ۲۹۱۸/۴).

و أَبْرَزَ بِكْرًا مِزَّةَ الطَّعْمِ، قَرَقَفًا صَنِيعَةَ دِهْقَانٍ، تَرَاحِي لِه العُمُرِ
فَقَالَ: عُرُوسُ كَانِ كِسْرَى رَيْبِيهَا مَعْتَقَةً، مِّنْ دُونِهَا الْبَابُ وَ السُّتْرُ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۱۷۵ و ۱۷۶)

ترجمه: شراب تلخ و ترش و دست‌نخورده‌ای داد که دست‌پرورد دهقانی سال‌خورده بود. گفت: این عروسی است دست‌پرورده خسرو دیرسال، که سال‌ها پشت در و سراپرده‌ها سرآورده است (در خم‌هایی بوده که درپوش محکم داشته‌اند).

عروسی بس خوشی ای دختر رز ولی گه‌گه سزاوار طلاق‌ی

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۱۹)

۱۴-۳. یاقوت

از آنجاکه شراب سرخ است، شاعران آن را به یاقوت مانند کرده‌اند.

يَسْقِيهِمْ حَمْرَاءَ، يَاقُوتَةً تَسْرِجُ فِي الكَاسِ وَ فِي الكَفِّ

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۷۰)

ترجمه: آنان را شراب گلرنگ یاقوت‌فامی سرمست می‌کند که در کاسه و دست‌چون چراغی می‌درخشد.

یاد باد آنکه چو یاقوتِ قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایت‌ها بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۱۶)

۱۵۳. سُخامیه

سُخام و سُخامی و سُخامیه را در فرهنگ‌های عربی، می نرم و آسان فروشونده (صفی‌پور، بی تا: ۱-۵۴۴) و شراب گوارا (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۴۰۱) معنی کرده‌اند و حافظ بهترین ترجمه را برای آن آورده، یعنی خوشگوار.

سُخامیَّة لم یقطع السنُّ مَنِّها لهامدُ ثوتٌ فی دنِّها ستَّان

(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۸۷)

ترجمه: شراب گوارایی که گذشت روزگار پشت او را نشکند (آن را فاسد و تباه نکند)، و دو سالی است که در خم سُکنی گزیده‌است.

معنی آب زندگی و روضه ارم جز طرف جو بیار و می خوشگوار چیست؟

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۸)

۴. تعابیر ابونواس از شراب

با توجه به اینکه ابونواس، شاعر خمیریات است، تعابیر مخصوص او از باده - که در حافظ نیامده - طبق استقصای یکی از پژوهندگان (کاظمی شهروئی، ۱۳۸۸: ۹۳-۸۷)، ۲۵ واژه است. بی‌تردید یادکرد همه آن‌ها با ذکر شواهد شعری و ترجمه، دامنه سخن را دراز و می‌کند؛ از همین رو، فقط به آوردن سیاهه آن‌ها بسنده می‌شود. عدد بعد از واژه، شماره صفحه دیوان ابونواس و شماره بعد از توضیح، شماره صفحه در پایان‌نامه کاظمی شهروئی (۱۳۸۸) است. اسفند (۳۹۶): «شرابی که از آمیزش چند شراب پدید آید» (۸۷)؛ زرجون (۳۷۸): «معرّب زرگون فارسی، شرابی که رنگ آن مانند طلاست» (۸۸)؛ انبة الدنّ (۱۷۳): «شراب که در شکم خمره پرورده می‌شود» (۸۸)؛ امیره (۱۴۳): «شراب که عقل و روح آدم را تسخیر کند و فرمانروای وجود شود» (۸۸)؛ اخت شیطان (۳۹۶): «خواهر شیطان» (۸۸)؛ بنت احوال (۳۱۴): «دختر دگرگونی‌های روزگار» (= شراب هرچه کهنه شود و روزگار بر آن بگذرد، مرغوب‌تر شود) (۸۹)؛ بنت دسکره (۳۶): «دختر عشرتکده» (نک. امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۲۵۳) (۸۹)؛ جریال (۳۱۴): «شراب سرخ» (۸۹)؛ حمیّا (۷۹): «در پیوند با شراب، به معنی شدت و تندی و مستی‌آفرینی و فراگیر شدن در سر است و اطلاق آن به باده، مجاز است» (بطرس بستانی، ۱۹۷۷: ۱۹۸) (۹۰)؛ خندریس (۸۸):

«شراب کهنه» (۹۰)؛ خرطوم (۳۴۹): «شرابی که زود مست می‌کند» (۹۰)؛ رقیقة السربال (۳۰۴): «نازک‌پیرهن، شراب نابی که در جامی صاف و شفاف ریخته شده‌است» (۹۰)؛ سلاف (۱۲۴): «بادۀ دست اول که پیش از فشردن انگور به دست آید» (۹۰) شراب الصالحین (۳۷۵): «شرابی که از خرما گیرند و بپزند و نزد عراقیان حلال شمرده شده و به همین جهت شراب صالحان خوانده شده‌است» (۹۱)؛ شقیقة روح (۹۳): «پاره‌ای از روح؛ به علت اشتیاق و وابستگی شدید، شاعر آن را جزئی از جانش شمرده و بدین نام خوانده‌است» (۹۱)؛ شمطاء (۲۸): «زن دوموی که سپیدی موهایش به سیاهی درآمخته و ظاهراً به خاطر دیرینگی شراب، شاعر آن را چنین خوانده‌است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/۱۴۴۹۱/۱۰) (۹۱)؛ شمول (۴۱): «شرابی که باد شمال به آن وزیده و سرد و خنک شده‌است» (۹۱)؛ شیخوخة (۳۶۱): «پیری و سال‌خوردگی که بر قدمت شراب دلالت دارد» (۹۲)؛ عیوق الظلام (۹۲): «عیوق، ستاره‌ای سرخ و درخشنده در جهت راست کهکشان است و شراب در روشنی و پرتوافشانی به آن مانند شده‌است» (۹۲)؛ قهوه (۲۳): «نوعی از خمر غلیظ که به زودی شارب خود را سیر می‌گرداند، سکر آن محکم و قوی است. گویند: آنه عبدالشهوة، و اسیر القهوه، و گویند خمر را بدین نام خوانند؛ چه، شهوت و میل طعام را ببرد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲/۱۷۸۲۷/۱۲) (۹۲)؛ کُمیت (۹۹): «شراب سرخی که رنگ آن رو به سیاهی می‌رود» (۹۳)؛ مج‌الباریق (۲۸۶): «شراب را از آن جهت که از دهانهٔ ابریق‌ها فرومی‌ریزد، آب دهان آن‌ها خوانده‌اند» (۹۳)؛ مسحوله (۳۹۶): «شراب صاف و بدون دُرد» (۹۳)؛ مجوسیّه (۳۱): «به خاطر انتساب کشف شراب به ایرانیان آن را مجوسی گفته‌اند» (۹۳).

۵. تعبیرهای ویژه حافظ از شراب

در این بخش نیز به سبب پرهیز از اطالۀ کلام، فقط به آوردن سیاههٔ تعبیرهای استعاری ویژهٔ خواجهٔ شیراز - بدون آوردن شواهد شعری - بسنده می‌شود. شماره‌های درون پرانتزها، شمارهٔ صفحات ابیات در دیوان مصحح ناتل خانلری است:

«آب آتشگون» (۲۵۹)؛ «آب حرام» (۱۱)؛ «آب خرابات» (۱۸)؛ «آب طربناک» (۲۵۸)؛ «آتش خمخانه» (۱۸)؛ «آفتاب می» (۲۳۰)؛ «آفتاب قدح» (۳۵۰)؛ «أم‌الخبائث» (۵)؛ «گلرنگ تلخ» (۳۰۳)؛ «تلخ‌وش» (حافظ، ۱۳۲۰: ۵)؛ «جان‌دارو» (۴۲۱)؛ «خورشید» (۱۶۰)؛ «خون پیاله» (۴۷۰)؛ «خون جام» (حافظ، ۱۳۲۰: ۳۰۰)؛ «خون صراحی» (۱۰۵۷)؛ «خون خم» (۳۲)؛ «دُرد» (۹)؛ «فلاطون خم‌نشین» (۲۵۶)؛ «آتش جگر جام» (۲۵۸)؛ «شمسه کرم» (۴۵۲)؛ «آب اندیشه‌سوز» (۱۰۵۳).

۶. تشبیهات مشترک ابونواس و حافظ

از بررسی دیوان هر دو شاعر، به دست می‌آید که هر دو آنان، پیر (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۶۱؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰) و مشک (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۳؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۱۵۸ و ۵۳۰) و آفتاب (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۷۱؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۷۹۲) و چراغ (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۱۰۱؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۴۴۰ و ۸۲۷) و آتش (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۲۵؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۱۰۵۳) و صبح (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۹۱؛ حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰۸) را مشبه به شراب قرار داده‌اند که به علت پرهیز از اطالۀ کلام، فقط به توضیح مورد نخست بسنده کرده‌ایم.

۱-۶. تشبیه شراب به پیر

فَأَحْسِنَ بِهَا شَيْخُوخَةً فِي إِثَائِهَا وَ أَلْطِفَ بِهَا بَيْنَ الْمَفَاصِلِ وَ الْعَظْمِ
(ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۶۱)

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۰)

در شعر ابونواس، فقط دیرینگی شراب و گذشتن زمان بر آن ملحوظ است، اما در سخن حافظ، جنبه معنوی و بلندپایگی آن که «شیخ جام» است و معنایی ایهام‌انگیز دارد، در نظر بوده است، که البته ادب‌پژوهان نیز بدان اشاره کرده و آن را «جام می» دانسته‌اند (همایی، ۱۳۴۳: ۴۰؛ زرین کوب، ۱۳۵۴: ۱۶۷-۱۶۸). ناتل خانلری نیز آن را شخصیتی حقیقی (= شمس‌الدین محمد قاضی جامی از احفاد شیخ احمد جام) دانسته است (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۰۱).

۷. توصیفات مشترک ابونواس و حافظ از باده

توصیف‌ها و تصویرآفرینی همگون زیبایی در اشعار ابونواس و خواجه شیراز هست که آوردن همه آن‌ها در یک مقاله امکان ندارد. یکی از آن‌ها «جرعه‌افشانی بر خاک» است که برای نمونه آورده می‌شود.

مَسَاحِبُ مِنْ جَرِّ الرَّقَاقِ عَلَى الثَّرَى وَ اضْغَاثُ رِيحَانِ جَنَى وَ يَابَسُ
(ابونواس، ۲۰۰۸: ۲۴۹)

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
(حافظ، ۱۳۲۰: ۲۰۳)

درباره این رسم که به هنگام باده‌نوشی چند جرعه نیز بر خاک می‌ریختند، معین (۱۳۲۴: ۵۵-۵۴) در پاسخ قزوینی در مقاله‌ای با نام «یک رسم باستانی» نوشته است:

یونانیان چون مو را گیاهی آسمانی تصور می‌کردند که به وساطت خاک بار می‌دهد و لطیف‌ترین عصاره‌های نباتی را به نام باده به خاکیان تسلیم می‌کند، از این رو به‌عنوان سپاسگزاری از عطیۀ خداوند شراب، به هنگام نوشیدن آن، جرعه‌ای بر خاک می‌افشانند و به عبارت دیگر، هدیه‌ای نثار می‌کردند، چنانکه در موقع ذبح حیوانی، قسمتی از گوشت او را قربانی خدایان قرار می‌دادند.

صدیقی (۱۳۲۴: ۴۸-۴۹) نیز نظر وی را تأیید کرده‌است. ابونواس و حافظ هر دو به این رسم کهن اشاره دارند؛ اشاره حافظ صریح است و توجه ابونواس به آن در حد گزارشی ساده. این مضامین در پایان‌نامه کاظمی شهروئی با ذکر شواهد شعری از هر دو شاعر آمده که فقط به آوردن عناوین مهم آن‌ها با ذکر صفحه‌ی پایان‌نامه بسنده می‌شود.

«خام یا پخته بودن شراب» (۱۱۱)؛ «حباب‌های شراب» (۱۱۲)؛ «زمان نوشیدن شراب» (۱۱۶-۱۱۹ و ۱۲۱-۱۲۲)؛ «واکنش‌های حکومت‌ها به باده‌نوشی» (۱۲۴-۱۲۸)؛ «جرعه بر خاک افشاندن» (۱۲۸-۱۳۱)؛ «بانگ نوشانوش» (۱۳۲)؛ «سه جام بیایی» (ثلاثۀ غساله) (۱۳۴)؛ «چهار جام بیایی» (۱۳۴)؛ «رطل گران گرفتن» (۱۳۵-۱۳۶)؛ «غم‌زدایی و شادی‌آفرینی و ویژگی‌های دیگر باده» (۱۳۷-۱۴۵)؛ «ظرف‌های شراب» (۱۴۵-۱۵۵)؛ «وصف خم شراب» (۱۵۹-۱۶۱)؛ «وصف مجلس شراب» (۱۶۱-۱۶۲)؛ «وصف ساقی» (۱۶۲-۱۷۱)؛ «پیر می‌فروش» (۱۷۱-۱۷۳)؛ «شستشو با باده» (۱۷۷) «مدفون شدن در زیر تاک» (۱۷۷).

۸. نگاهی اجمالی به باده در دیوان حافظ

باده در دیوان حافظ به سه معنی به کار رفته‌است:

۱-۸. شراب صوری یعنی مایع مستی‌انگیزی که در شریعت اسلام حرام است. حافظ خود آن را «آب حرام» خوانده و مکرراً به حرام بودن آن اشاره کرده‌است.

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۱)

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است

(همان: ۴۵)

فتوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم می حرام است در آنجا که نه یار است ندیم

(همان: ۳۶۰)

در مذهب ما باده حلال است، ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است

(همان: ۴۷)

۲-۸. می‌الست یا شراب ازل؛ یعنی «محبتی که ارواح آدمیان پیش از ورود به این جهان پیدا کرده‌اند. عقد این محبت با میثاقی که پروردگار با ذریّات بنی‌آدم بسته - به ایشان خطاب کرده‌است که الستُ بریکم؟ و ذریّات در پاسخ گفته‌اند: بلی (احزاب: ۱۷) - آغاز گشته‌است» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

این باده «از این حیث که در عالم ارواح و در مجلس میثاق، آن را نوشیده‌اند، بادهٔ شبانه خوانده می‌شود و از این حیث که در جهان کنونی نوش می‌گردد، بادهٔ صبح نامیده می‌شود. گاهی برای نشان دادن این‌همانی بادهٔ شبانه و بادهٔ صبح، از تعبیر شراب باقی یا می باقی استفاده می‌شود» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۳۴).

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳)

و «شرب مدام احتمالاً اشاره به مسبوق بودن این تجربه به تجربهٔ روح در روز میثاق است؛ از آنجاکه عشق، ازلی و فطری است و روح از ازل با آن همسفر بوده‌است، مدام از لذت شرب برخوردار است» (همان: ۲۳۷).

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد عارفان را همه در شرب مدام اندازد
(همان: ۱۴۶)

در ازل داده است ما را ساقی لعل لب‌ت جرعهٔ جامی که من مدهوش آن جامم هنوز
(همان: ۲۵۹)

به این شراب در دیوان خواجه مکرراً اشاره رفته‌است (همان: ۶۳ و ۴۶ و ۲۱ و ۲۲ و ۱۴۴).
۳-۸. «معنی سوم باده در نگاه عرفانی، عشق کیهانی است؛ یعنی محبت ذاتی افلاک و کواکب و عناصر و حتی همهٔ ذرات عالم به مبدأ آفرینش» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۸).

جلوه‌گاه رخ او دیدهٔ من تنها نیست ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۸۸)

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو مشک سیاه مجمره‌گردانِ خال تو
(همان: ۴۰۰)

۹. بازتاب فلسفه و عرفان بر خمریات ابونواس و حافظ

هریک از این دو شاعر در روزگاری زندگی می‌کردند که بازار مباحث فلسفی و عرفانی گرم بوده‌است و تأثیر آن در دیوان هر دو دیده می‌شود؛ جز اینکه این مباحث در دیوان حافظ

بسیار پررنگ‌تر و برجسته‌تر و با رندی خاص خواجه شیراز در بیانی ایهام‌آمیز مجال ظهور و بروز یافته، و در شعر ابونواس بسیار کمتر است؛ هرچند در موارد بسیار اندکی (نک. ابونواس، ۲۰۰۸: ۳۹۰) آموزه‌هایی از قبیل چله‌نشینی و فنا و رهایی از خودبینی در سخن او دیده می‌شود. نکته‌ای که نگارنده در آن تردید ندارد، این است که شاعر ایرانی تبار هیچ تجربه عرفانی ندارد، اما در دیوان خواجه شیراز غزل‌هایی هست که بدون چشیدن و دریافت تجربه‌های عرفانی و فقط با آگاهی از آموزه‌های مکتب عرفان، سرودن آن‌ها محال می‌نماید (نک. حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸۸، ۳۱۲، ۳۷۴).

مطلب دیگر اینکه حافظ ذهن و ضمیری تیزبین و نکته‌یاب و ژرف‌اندیش داشته‌است و مسائل مربوط به معمای هستی را با زیرکی و ترفند هنری خاصی بیان کرده‌است، اما ابونواس، شاعری لفاظ است و به‌طور کلی در سخن او لفظ بر معنی غلبه دارد، و مضامین اشعارش نیز همانند منوچهری و عنصری، از مضامین غنایی زمینی فراتر نمی‌رود، اما حافظ سخنوری آسمانی است و سخنش رنگ‌وبوی معنوی و عرفانی خاصی دارد که درون پاک و ذهن خوگرش با کتاب خدا جلوه و جلایی به سخنش بخشیده که غزل او قُله‌الْقُلل غزل فارسی به شمار آمده‌است.

۱. نتیجه

۱-۱. ابونواس و حافظ هم‌روزگار نیستند، ولی در بستر فرهنگی همسان پرورش یافته و بالیده‌اند و همانندی‌های فراوان در اشعار و افکار آنان هست.

۲-۱. هر دو شاعر به باده‌ستایی روی آورده‌اند، اما بسامد ستایش باده و نام‌های گوناگون آن و ظرف‌هایش و توصیفات و تصویرها و مضامین آن در دیوان ابونواس بسیار بیشتر از حافظ است.

۳-۱. در شعر حافظ، عرفان بسیار قوی‌تر و عمیق‌تر از ابونواس بازتاب دارد و به گمان نگارندگان این سطور، حافظ تجربه‌های عرفانی داشته و ابونواس از آن بی‌بهره بوده‌است.

۴-۱. ابونواس بنیان‌گذار خمیه‌سرایی و نخستین کسی است که مضامین خمیری را سامان بخشیده و بن‌مایه مستقلی برای شاعران دیگر بر جای گذاشته‌است. منوچهری دامغانی در ادب فارسی راه او را ادامه داد، ولی تنها هنرش ترجمه و تکرار تصاویر خمیری شاعر عرب بود. با ظهور حافظ، شعر خمیری دگرگونی خاصی یافت؛ او آن را از قالب تکراری

بیرون آورد و راه تازه‌ای گشود و باده‌ستایی برایش ابزاری بود برای بیان مسائل عمیق ذهنی و انتزاعی عرفان و نیز مبارزه با ردایل اخلاقی و مفسد اجتماعی روزگار خویش.

۵-۱۰. حافظ کار خمربه‌سرایان پیشین را کمال بخشید و به اوج رساند و اسطوره‌های خمری - عرفانی جاودانه‌ای با بهترین ساختار و در کمال ایجاز و معانی ژرف پدید آورد.

۶-۱۰. حافظ و ابونواس از تلمیحات همگون در خمریات خود بهره برده‌اند و به داستان‌های قرآنی و افسانه پیدایش شراب اشاره دارند.

۷-۱۰. هر دو آنان تشبیهات همگونی درباره قدمت و رنگ و بو و مزه و صفا و روشنی شراب دارند.

۸-۱۰. هر دو شاعر در جامعه مسلمان زیسته‌اند و مشکلات باده‌گساران در سخنشان بازتاب یافته‌است.

۹-۱۰. بیشترین آیین‌ها و سنت‌های باده‌خواری در خمریات آن‌ها بازتاب یافته‌است؛ مانند برپا کردن مجالس شراب در چمنزارها و جشن‌ها و جرعه‌افشانی بر خاک و نوش‌گفتن و خوردن سه جام پیایی.

۱۰-۱۰. تصاویر زیبایی به صورت تشبیه و استعاره و کنایه و تشخیص و ایهام و... از شراب و جام و ساقی در اشعار هر دو دیده می‌شود که بی‌تردید در شعر حافظ هنری‌تر و بدیع‌تر و زیباترند.

۱۱-۱۰. هر دو شاعر همانندی‌هایی در فکر و اندیشه دارند؛ مثلاً هر دو لذت‌گرای‌اند و مستی را بر هوشیاری ترجیح می‌دهند و به بخشش و رحمت پروردگار درباره می‌گساران امیدوار، اما تفاوت‌هایی هم دارند؛ مثلاً ابونواس اختیارگراست، اما حافظ بیشتر به جبر گرایش دارد؛ هرچند عرفان‌پژوهان این‌گونه جبر را «جبر ممدوح» می‌دانند و میان آن و جبر کلامی تفاوتی قایل‌اند و از آن به «سر قدر» تعبیر می‌کنند.

منابع

- ابن منظور (۱۳۶۳)، *لسان العرب*، قم، ادب الحوزة.
- ابونواس، حسن بن هانی (۲۰۰۸)، *دیوان ابونواس*، تصحیح علی نجیب عطوی، بیروت، دارالهملال.
- اخطل (۱۹۹۴)، *دیوان اخطل*، شرح راجی الاسمر، بیروت، دارالکتب العربی.
- ادیب طوسی، محمدمامین (۱۳۴۵)، *فرهنگ لغات ادبی*، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- أعشى، میمون بن قیس (۱۴۱۵)، *دیوان الاعشى*، تصحیح محمد احمد قاسم، بیروت، مکتب اسلامی.
- افرام بستانی، فؤاد (۱۳۸۶)، *المجانى الحديثة*، قم، ذوی القربی.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۷)، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*، تهران، انجمن آثار ملی.
- اهور، پرویز (۱۳۶۳)، *کلک خیال‌انگیز*، تهران، زوار.
- بطرس بستانی، معلم (۱۹۷۷)، *محیط المحيط*، بیروت، مکتبه لبنان.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۲)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش پروین گنابادی، تهران، زوار.
- پادشاه، محمد (۱۳۳۵)، *فرهنگ آندراج*، تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه خیام.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۷)، *باده عشق (پژوهشی در معنی باده در شعر عرفانی)*، تهران، کارنامه.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، *یسنأ*، زیر نظر بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- پیر، گرمال (۱۳۶۷)، *فرهنگ اساطیر یونان و رم*، برگردان احمد بهمنش، تهران، امیرکبیر.
- محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲)، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران، ابن سینا.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین (۱۳۲۰)، *دیوان حافظ*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، چاپخانه مجلس.
- _____ (۱۳۶۲)، *دیوان حافظ*، به تصحیح پرویز نائل خانلری، تهران، خوارزمی.
- حسان بن ثابت (۱۳۲۴ ق)، *دیوان حسان بن ثابت الانصاری*، تحقیق الدكتور سید حنفی حسین، قاهره.
- الخوری الشرتونی، سعید (۱۴۰۳)، *اقرب الموارد*، قم، مرعشی نجفی.
- خیام، عمر (۱۳۵۷)، *نوروزنامه خیام*، به تصحیح علی حصوری، تهران، حصوری.
- دمیری، کمال‌الدین (۱۳۶۸)، *حیوة الحیوان الکبری*، تهران، ناصر خسرو.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۳)، *راحة الصدور*، تصحیح محمد اقبال، تهران، علمی.
- زیبیدی، محمدمرتضی (۱۳۸۶ ق)، *تاج العروس*، بیروت، دارلبیبا.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۴)، *از کوچه زندان*، تهران، کتاب‌های جیبی.
- زمخشری، جارالله محمود عمر (۱۳۹۹ ق)، *اساس البلاغة*، بیروت، دارالمعرفة.
- شریسی، ابی‌العباس احمد (۱۹۷۱)، *شرح مقامات الحریری*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۲۴)، «جرعه کأس الکرام»، *مجله یادگار*، شماره هشتم، صص ۴۸-۴۹.
- صفی‌پور، عبدالرحیم (بی تا)، *منتهی‌الادب فی لغة العرب*، تهران، سنایی.
- طرفه بن عبد (بی تا)، *دیوان طرفه*، تصحیح و شرح عمر فاروق، بیروت، دارالقلم.
- عبید ابرص (بی تا)، *دیوان عبید الابرص*، بیروت، دارصادر.
- عوفی، سدیدالدین (۱۳۷۴)، *جوامع‌الحکایات*، تصحیح جعفر شعار، تهران، سخن.
- عنتره بن شداد (۲۰۰۸)، *دیوان عنتره*، تصحیح خلیل شرف‌الدین، بیروت، دارالمکتبه الهلال.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- کاظمی شهروئی، احد (۱۳۸۸)، «پژوهش مقایسه‌ای خمريات ابونواس با منوچهری و حافظ»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی.
- لبید بن ربیع ابن‌مالک (۲۰۰۳)، *دیوان ابوعقیل العامری*، ابوظبی، الموسوعة الشعرية.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۴۴)، *مکتب حافظ*، تبریز، ابن‌سینا.
- معین، محمد (۱۳۲۴)، «یک رسم باستانی»، *مجله یادگار*، شماره هشتم صص ۵۹-۵۱، تهران، کتابخانه خیام.
- (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۸۵)، *دیوان منوچهری*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۴۳)، *مقام حافظ*، تهران، فروغی.
- یثربی، یحیی (۱۳۷۴)، *آب طربناک*، تهران، فکر روز.